

۴۲ فصل دوم →



چرا همگان را نبخشم

برای ستایش تو/ همین کلمات روزمره کافی است/ همین که کجا می‌روی، دلتنگم./ برای ستایش تو/ همین گل و سنگ‌ریزه کافی است/ تا از تو بتی بسازم. (شعر ۱۲۰ از مجموعه پنجاه و سه ترانه عاشقانه)

شاعر این سطرها نویسنده کتاب تاریخ تحلیلی شعر نو است، شاعر این سطرها سراینده قصیده لبخند چاک‌چاک است... حق داریم حیرت کنیم... حق داریم کنجکاوانه در سطرهای این شعر تاثیرگذار پرسه بزنیم که مگر شعر چیزی جز همین است؛ خلق دقیق لحظاتی از هستی که مغفول مانده‌اند، دیده نمی‌شوند، قرار است به چشم نیایند...

شمس که امروز در آستانه ۶۰ سالگی ایستاده است درست‌تر، دقیق‌تر و هوشمندانه‌تر از دیروز خویش و امروز بسیاری از شاعران هم‌نسل و نسل بعد از خودش دریافته است که شعر مدرن، شعری غنایی است و خصیصه بارز آن حیرت است... حیرت شاعر از تماشای جهان! و جهان دیگر آن مفهوم کلی و ازلی، ابدی نیست. زندگی شاعر است. تمام لحظه‌هایی را که شاعر در آن زیسته، نفس کشیده و لمس کرده است، شعر امروز شمس اصول خود را بر این پایه بنا کرده است. و شکل دقیق نوشتن چنین شعری است که جادو و راز می‌آفریند. رویاهایم را به من بدهید/ کاغذم/ مدادم/ جوانی انگشت‌هایم/ و به من بگویید/ نامم را از چه جهت می‌نویسند./ زندان شما/ حروف الفبا را از یادم برده است. (شعر ۱۸۲ از مجموعه باغبان چمنه) این شکل حیرت از تماشای جهان را پیش از شمس، سپهری تجربه کرده است و این شکل شخصی‌نویسی را احمدرضا احمدی. اما شمس جهان و نگاه خود را به این شخصی‌نویسی حیرت‌زده دارد. او عاشقانه می‌نویسد. شعر عاشقانه با گرایش غنایی‌نویسی یکی دیگر از حلقه‌های مفقود در شعر ایران است که شاید بتوان گفت تنها شمس به آن بها داده است. شعر عاشقانه در ایران از حدیث نفس‌نویسی‌های پرسوز و گداز بوده است (شعر مشیری یا توللی) با خطابه‌هایی مملو از کلمه که بر ایزه معشوق فرو می‌ریختند (شعر شاملو) اما شعر عاشقانه شعر در میان این دو مدل شعر عاشقانه سرقتل‌های تازه خود را مطرح می‌کند. اول اینکه شخصی‌نویسی می‌کند. لحظه‌هایی که شاعر در آنها خود عاشقانه و بی‌قرار زیسته است سطرهای شعر او را می‌سازند. دوم اینکه شمس عمیقاً متکی به تصویرسازی در خلق شعر عاشقانه است. شعر او مملو از تصاویری امپرسیونیستی هستند که جوهری عاشقانه دارند و معشوق از دل این تصویرها متولد می‌شود...

دیدار تو کشتزار نور است/ آهویی بی‌قرار/ که از لب تشنه‌اش/ آفتاب سحر فرو می‌ریزد/ دیدارت سکوت است/ آیشار پرندگانی که راه سپیده را می‌جویند/ لبوانی سمل/ در کف ناخندایی خسته که بوی نهنگ می‌دهد/ چای دم کشیده/ (درست لحظه‌ای که از تمام دغدغه‌ها فارغ می‌شوی) دیدار تو کشتزار نور است/ با بزهایی از بلور/ که به سوسی صخره چپرا می‌کنند/ بی‌آنکه بداندن می‌شکنند/ او غبار بلور. در روحم فرو می‌پاشند. (شعر ۱۳ از مجموعه پنجاه و سه ترانه عاشقانه)

معشوق شعر شمس استمگری این مفهوم انتزاعی دور از دست را شکست نمی‌دهد، او به ما نزدیک‌تر است، آشناتر و ملموس‌تر است...

و این زیبایی‌شناسی شعر این روزهای شمس است. او خودش را می‌نویسد و در نگاه مدرن به شعر چیزی بیشتر از این اعتبار ندارد. شمس بی‌تردید راه خودش را یافته است؛ راهی که از دل یک جست‌وجو و کنکاش شکل گرفته است. کافی است نگاهی به مجموعه‌های اول او و چند مجموعه آخرش ببینازیم تا سبیری که او زیبایی‌شناسی شعرش را تدوین کرده است درک کنیم. تحول عمیق و بنیادین شعر او نشان از تلاش شاعری است که ابایی از شکستن نظرگاه شعری خود در دوره‌های مختلف ندارد. هم از این روست که نگارنده معتقد است زیبایی‌شناسی شعر شمس زیبایی‌شناسی اصیل و پویایی است و راهی است که شایستگی به نظاره نشستن را دارد... چرا همگان را نبخشم/ چرا از خارم نبرم زخم‌ها را/ من که فراموش خواهم کرد/ نشانی خنمام/ چهره کودکم/ و تلفظ نامم را از دهانت/ و شعله که بر باد خواهد رفت. (شعر ۱۴ از مجموعه باغبان چمنه)

۴۳ فصل دوم



جدال شوالیه با روزمرگی

واژه‌ها در عین آنکه ارجاع‌شان چیزی بیش از حوالی و حواشی مقصود نیست راهی هم برای آن روشن می‌سازند، اقتدر که استنباط حاصل شود. حال اگر بخواهیم استنباطی از شعر شمس‌لنگرودی داشته باشیم این کار را واژه‌های شعر او می‌کنند. با تکیه بر همین استنباط نامتخیم می‌شود به احوال شاعر نیز پی برد؛ شاعری که نه نیت در دست دارد، نه سپر و کلاه‌خود زرهی، نه شمالیلی از جنگجویی. اما میان دو سپاه روز و شب ایستاده است و هر بار به یکی می‌تازد؛ این شب سنگی هم آب می‌شود؛ او به جوهر خوننویسم بدل می‌گردد؛ بر سفیدی روزها/ چه خواهد نوشت.

اگر تنها به یک دفتر شعر شمس‌لنگرودی نگاه کنیم، می‌توانم واژه‌هایی که مرا به مقصود هدایت می‌کنند به فراوانی برگزینم. در دفتر «می‌میرم به جرم آنکه هنوز زنده بودم» (نشر چشمه، ۸۹) نیز مانند اغلب مجموعه‌های اخیر او شاعری را می‌بینم که از صبح شدن، طول روز، ظهر، عصر، شب، و نیمه‌شب خود و بودن در آن آگاه است. اشعار او می‌گویند او مدام با متری فاصله میان لحظات شبانه‌روز را اندازه می‌زند. نه دوست می‌دارد کوتاه باشند، نه دوست دارد ادامه پیدا کنند. دوست دارد تمام یک لحظه را دربر بگیرد، و دوست ندارد چندان مقید به آن باشد. می‌خواهد و نمی‌خواهد. «روشنایی روز را دوست داری/ دل‌دل می‌کنی نکند بایباد،» او مدام به کیفیت لحظات خود می‌اندیشد، و روزمره‌گی را که گریزی از آن نیست دمامد پس می‌زند. اما این روزمره‌گی آن گونه که در اشعارش دیده می‌شود زنبوری است که گویی هر صبح تازه او را پیدا کرده است. اگر در میان شاعران بگوییم یکی شاعر آزادی است، یکی شاعر انقلابی است، یکی عشق است، یکی جنگ است، یکی طبیعت است ... در مجموعه‌های اخیر شمس‌لنگرودی می‌توانیم شاعر روزمرگی را ببینیم. افغانان در روزمره‌گی برای او روزمرگی است. او تازش می‌کند روزش را از مرگ نجات دهد، اما: مرگ/ بالای سرش ایستاده/ و لبخند می‌زند.

«تنهایی/ فرمادمی که لشکر خود را گرم کرده است/ بر کرانه تاریک/ تاریک را یک بار می‌دهد.

»از خواب بیدارم/ نگهانی می‌دهند/ رویاهای من/ از این سر خاندام تا آن سو.

هر چند او زمانه خود و جریان‌های اجتماعی و سیاسی را از نظر دور ندارد و هم‌ای افشار مختلف هم‌دغدغه با اجتماع می‌شود و دفتر شعر سیاسی بیرون می‌دهد، و گاهی پنجاه و سه ترانه عاشقانه می‌سراید، اما در همین مجموعه‌ها نیز اغلب از میان رفتار و تفکر روزمره است که شعرش نپیدا می‌کند. برای ستایش تو/ همین کلمات روزمره کافی است. خود او در این شعر مستقیم به آنچه در شعرش می‌گذرد، اشاره می‌کند. او در عاشقانه‌ها نیز مدام می‌آید. می‌اندیشد. می‌آیی و چون قاقلویی رزوم را به دو نیم می‌کنی... بوی نان یکپرده را می‌دهد... به من/ بیست چهار ساعت کامل بخش/ روز بخیزدم را/ در گرمی تن تاب کن... او در شعرهای اخیرش قلیسوفی است که به چیستی روز و شب فکر می‌کند، نه از منظر کواکب و گردش زمین و نگاه خیالی آن، بلکه به کیفیت وجودی آن و گذر زمان در دست، و چهار ساعت می‌اندیشد. می‌خواهد بداند در این بیست و چهار ساعت چه بر او می‌گذرد، چگونه می‌گذرد. آیا می‌تواند در روز یا شب خود اعمال سلیقه کند، یا سلیقه‌ای که پیدا کرده است جبری بوده است. زیبایی امروز از کجا می‌آید شمس من!

او شاعری است که در کار محک زدن روز و شب است و روزمره‌گی‌ای را که در آن موج می‌زند! آبی می‌داند که باید آن چنگد؛ شوالیه‌ای که نمی‌خواهد روزمره‌گی او را در سراسر روزمرگی کند. به همین خاطر است که هر چه می‌بیند را در وادی شب و روز می‌بیند. در سراسر شعرهای او آکنده است از این واژه‌ها: شب، روز، صبح، ظهر، عصر، سحر، علی‌الطول، شام، ناهار، نور، روشنایی، ظلمات، تاریکی، سیاهی، خواب، بیداری، آفتاب و مهتاب، خورشید و ماه، شبانه، شامگاه. و اگر هیچ یک از این واژه‌ها نیز در شعری نباشد باز او همان فیلسوف است، در کار معنای لحظه‌هاست: موریانهای که به خوردن خانه‌اش مشغول است/ نامش انزواست. «نویسنده و کارگردان تئاتر

۴۴ فصل دوم

شگفتی از این بیش که یکی به یک چهره و دو تن به جنگ خود می‌رود و یک تن خود را از پای درمی‌آورد تا تن دیگرش برپا ایستاده باشد... مرگ! ایگناسیو لورکا چه؟ ستیز گاو و آدمی، زندگی در برابر زندگی.

اینها چیست؟ زندگی برقی که تنها در چشمان تصویرهای به‌جامانده از رفگان دیده می‌شود. و شعر / داستان پرندهای است/ که پرواز را دوست دارد و / بالی ندارد. (پنجاه و سه ترانه، ۱۴) موشی کور زنده / با تله موشی / دندلش. (پنجاهواشته، ۲۶) برای ستایش تو/ همین کلمات روزمره کافی است/ همین که کجا می‌روی، دلتنگم. / برای ستایش تو / همین گل و سنگ‌ریزه کافی است / تا از تو بتی بسازم. (پنجاه و سه ترانه، ۲۷) اینها گوشه‌هایی اندک از دریای پنجواوسه است؛ شاعر عاشقانه شمس‌لنگرودی است. ببینید زندگی را در آنها؟! شعر شمس‌لنگرودی خود زندگی است، با این همه زندگی‌ای که شمس به‌جای مهر، ته کشش را نه پای آن که روی آن زده است. واژگانش مانند چیزی شکل‌پذیر است که در زیر پا چهرهای شگفت به خود گرفته است. دوست داشتنت، بخش، پرنداش و هر چه که می‌بینید و می‌خوانید...

«نویسنده و کارشناس ارشد ایران‌شناسی

۱۴۲ ماندگاران



شمس‌لنگرودی شاید سرباز وطن نبوده باشد، اما یکی از شاعران بزرگ این وطن است. شعرهایش همچون بدنش کشتزار تله‌های انفجاری است که هر لحظه یکی از آنها منفجر می‌شود تا برای لحظاتی هر چند کوتاه صدای انفجارش ما را از خواب این زندگی کسالت‌بار بیدار کند و نورش بر سیاهی این شب‌ها درخششی هر چند کوتاه ببانند. شاید در هیچ جبهه‌ای جنگیده باشد اما هر لحظه در کنار بسیاری دیگری کشته شده است. اما از آن‌تنها یک تکه جوب که هزاران کلمه باقی مانده است؛ هزاران کلمه‌ای که اکنون پرچم آزادی و انسانیت شده است. اشعار شمس‌لنگرودی اکثراً از همین دست است؛ اشعاری که انسان را با وادار به اندیشیدن می‌کند. اشعاری که از دل همین زندگی روزمره کسالت‌بار بیرون می‌آید اما همچون تلنگری سخت ما را به خودمان می‌آورد تا بیشتر از گذشته ببندیشیم. تا شاید دیگرگونه به این زندگی نگاه کنیم. اشعاری که هر چند در لحظه اول برای ما تلخ به نظر آید اما همچنان که بیشتر به آنها دقت می‌کنیم و در سبزه‌های کلامش فرو می‌رویم لبخندی بر لبان ما نقش می‌بندد. شمس‌لنگرودی شاعر امیدها و بیم‌هاست، شاعر عشق و نفرت‌ها و شاعر زندگی و مرگ!

زندگینامه

محمد شمس‌لنگرودی در ۲۶ آبان ۱۳۲۹ در محله اسید عبدالله لنگرود به دنیا آمد. دوره‌های دبستان و دبیرستان را در لنگرود و دوره دانشگاه را در رشت طی کرد. تساهل و فضای فرهنگی رشت از جمله کتابفروشی‌ها، جوانان روشنفکر و بحث‌های ادبی فراوان، فضای ذهنی بازتر و وسیع‌تری به او بخشید. تاثیر دانشگاه را نیز که آدم‌های گوناگون در آن گرد آمده بودند و به قول خودش یکی اهل سینما، دیگری اهل موسیقی و سسومی اهل شعر بود، نیز نمی‌توان نادیده گرفت. شمس در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شد. پدرش از روحانیون و امام جمعه لنگرود بود. شمس از سال‌های دهه ۵۰ به سرودن شعر آغاز کرد، اما نام او از سال ۱۳۶۵ بر سر زبان‌ها افتاد که شعر بلند «خاکستر و باتو» منتشر شد. این شعری است که از زبان مادری درباره فرزند شهیدش سخن می‌گوید و اشک هر خواننده‌ای را درمی‌آورد. «حدیث نفس زنی است که با خاکستر پسرش حرف می‌زند. زنی که نمی‌تواند باور کند پسرش را کشته‌اند.» شمس به روایت زندگی‌نامه‌اش که از سوی نشر ثالث منتشر شده، تحت تاثیر شاعرانی چون بودلر و شاملو قرار دارد. «... تحت تاثیر فضاهای عصبانی، توفان‌زده و مه‌آلود شاملو و بودلر بودم.» خودش می‌گوید: «این دو شاعر تاثیر عجبی بر من داشتند. انگار که تمام وقت در توفان پربرگ پاییزی سردی به سر می‌بردم.» شمس اکنون یکی از شعرای مطرح زمانه ماست اما بیش از آنکه شاعر پخته‌ای باشد، آدم پخته‌ای است و از گذشت روزگار بسیار آموخته و در دوره یادداشت شده است. گذشت ایام بر او تاثیر فراوان گذاشته و سانتی‌مانتالیسم دوره

نگاه

غریقی خاموش، در کولاک زمستان

نقد و نظر بر عاشقانه‌های شمس‌لنگرودی

این عنوانی که بر پیشانی نشاندام، عنوان کتابی است که انتشارات ابتکار نو درصدد چاپ آن است. می‌شد بر هر کدام از این کتاب‌ها نقدها و تحلیل‌هایی جداگانه نوشت که نوشته‌ام. اما آنچه من را وامی‌دارد که همه این مباحی‌ها را در یک پست جمع کنم، بی‌نامه‌های عاشقانه‌ای است که شاعر به طرق متفاوت به آن نظر داشته است، یکی از آنها اولین شعر پنجاه و سه ترانه عاشقانه شمس‌لنگرودی است:

غریقی خاموش

در کولاک زمستان»

اگر سطر اول این سه سطر را حذف کنیم، با یک هایکو روبه‌رو می‌شویم. بازگویی تصویربرداری است- «غریقی خاموش در کولاک زمستان»- که حرکت دارد و معنای نهان درونی و بیرونی، حالا اگر ۱۷ هجایی نیست، ولی اشراف و مه‌آلودگی دارد و یک جنبه‌اش رو به جهان بیرونی دارد، سایب (بی‌کسی) و ابای (آرامش و بهانه و تسلیم) و شوری (انفعال‌پذیری) دارد. اینها همگی ویژگی‌های هایکو ژاپنی و بعضاً ایرانی‌اند. اما سطر اول «بی‌تابانه در انتظار توام» باعث شده است این جرات عاشقانه و منتظرانه از هایکو فاصله بگیرد. هایکو در هیچ عرصه‌ای وارد مضمین سه سطر نیست و سطر دیگر آن به همراهی می‌کند. به نظر من شمس واضع بنیادینی جهان و کوچکای جان هایکو با عشق است. او عاطفه و اندیشهای هستی‌مدارانه در محوریت عشق به زندگی دارد و این احساسات پرشور را به جانب یک دنیای درونی رهنمون می‌کند. غم خوب و شیرینی در این اشعار است که نوستالژی‌ای اوست. این ملال و

اکنون‌مان را از ترس هیبت تلخ مرگ نکشیم

که بی‌درانه و سرخوش زندگی می‌کنم، منظور این است که بر اساس چیزی که دارم زندگی می‌کنم نه بر اساس آرزوی آنچه که ندارم. دیگر اینکه من در آن زمان‌ها تصور نمی‌کردم عمر کوتاه‌تر از آن است که فکر می‌کنم. آدم زمانی خیال آفرینی می‌کند که از مرگ می‌دهد، تصور روشنی از مرگ ندارد. مرگ نزدیک‌تر از زندگی است. زندگی است که پدیدهای اتفاقی است.

در-سخنان‌تان نوعی احساس پیشیمانی نسبت به‌گذشته مشاهده می‌شود. مشخصاً از چه چیزی پیشیمانید؟ از اینکه آرمانخواه بودید؟ اصلاً این‌طور نیست. پیشیمانی از گذشته بازتاب ناتوانی

سال پنجم - شماره ۱۱۱۲ ■ یکشنبه ۲۳ آبان ۱۳۸۹

نگاهی به زندگی و اشعار محمد شمس‌لنگرودی

شاعر دوران پایان اعجاز‌ها...



شعر	مجموعه اشعار	تحقیق
رفتر تشنگی	هیچ کس از فردایش با من سخن نگفت	تاریخ تحلیلی شعر نو
در مهبثی دنیا	گزیده شعرها با انتخاب و مقدمه	گردباد شور جنون
خاکستر و بانو	آزاده کاظمی	مکتب بازگشت
چشن نابیدا	۲۲ مرثیه در تیر ماه	ازجان گذشته به مقصود می‌رسد
قصیده لبخند چاک‌چاک	مرا ببخش خیابان بلندم؛ گزیده شعرها با انتخاب	رباعی محبوب من
نت‌هایی برای بلبل چوبی	غلامرضا بروسان	درباره شمس‌لنگرودی
پنجاه و سه ترانه عاشقانه	لب‌خوانی‌های قزل‌الای من	بازتاب زندگی ناتمام
باغبان چمنم	رسم کردن دست‌های تو	مجموعه مصاحبه‌ها به کوشش
ملاح خیابان‌ها	می‌میرم به جرم آنکه هنوز زنده بودم	مرگان معقولی
توفانی پنهان‌شده در نسیم؛ گزیده شعرها با انتخاب	رمان	تاریخ شفاهی زندگینامه شمس‌لنگرودی در مصاحبه با کیوان باژن
بیهال‌الدین مرشدی	رزه بر خاک پوک	

رسیده است و انسان‌ها تنها کمی خنده می‌خواهند. شاعر خود این گونه می‌سراید:

موسی! زمان اعجاز‌ها گذشته است
عصایت را / به چارلی چاپلین ببخش
تا کمی بخندیم...



دست‌های تو، ص ۶۷)

شاعر با دیدن معشوق در نور و آفتاب و دریا و ستاره‌ها غرق می‌شود و از عشق و طراوتی‌ی بلورین سرشار می‌شود. امید زندگی در این اشعار موج می‌زند: «... حیف نیست! اشعار در فضایی وهمی و سرکرامیر سیر می‌کنند.از رثال به عوالم و فضاهای سوررئالیستی پرتاب می‌شود.این انالاح به هیچ وجه سیاسی نیست؛ حتی عارفانه نیست، عاشقانه است. اگر به پیشانی این شعر رجوع کنیم، این دیدگاه ما را اقعان می‌کند که برش اولیه شعر در برش پایانی درافتاده و قضیه به نفع دیدگاه رئالیستی شاعر فیصله یافته است: «همیشه همین است/ دست‌ی دراز می‌شود/او مرا می‌برد/ا برمی‌گرداند در کوچه رها می‌کند/ غرق ضربات شادی...»(رسم کردن دست‌های تو، ص ۶۲) این مدایح عاشقانه بی‌صله در تمرین ستایش‌های شگفت‌انگیز و هنرمندانه معشوق واقعی پرداخته شده است: «طوری راه می‌روی که ترانه خیام را انگار / نه شنیده نه خوانده‌ای /.../پایین تر می‌آه، دریا به پاس حضور تو بر خاسته است» (رسم کردن دست‌های تو، ص ۶۷)

شاعر بی‌آنکه به اغتنام وقت خیامی یا مرگ‌اندیشی یا گذرا بودن زندگی و سایر قضایا در شعر خیام اشاره کند، با نگاه قیق و طنز عالمانه‌ای می‌گوید چرا در عالم لاهوت سیر می‌کنی؟ بیا پایین! و با طنز زندانه و پارادوکس‌مانبانه‌ای دریا به پاس حضور معشوق، توفانی می‌کند و می‌خیزاند. این نگاه‌های ترم‌کرامیز و شوخ‌گانه و پرشور، چنان در شعر می‌نشیند که شاعر «ماه» را به «دف» تشبیه می‌کند و ستاره‌ها در آسمان (سوررال) با مرغان دریایی (رئال) همه «هنگ شوبین» می‌خوانند:«ای ماه/ این دفعه دف و نایت را هم بیاور... برای همین وقت‌هاست/ من‌تسبیری که از مغز آگین شدن فضا می‌شود: «... می‌کنند/ و آهنگ شوین را می‌خوانند...» (رسم کردن دست‌های تو، ص ۶۷)

برای من سال‌هاست معنای دقیق امیدواری و ناامیدی روشن نیست اما به هر حال همواره آینده مردود است یک نوع ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است. آرمانگرایی است که عامل تحول و شوک‌های است. اما آرمانگرایی واقع‌گرا یعنی آرمانی که بنیادش بر یک واقعیت آماری استوار است. چیزی که محدودکننده است و ضوابط‌گرایی است، ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است که اساس خیالات وایا است. -بازتفسیری که از معنای زندگی ارائه دادید و با مشاهداتی که از وضعیت جامعه دارید، آیا به آینده امیدوارید؟

آدمی در تمرینش کردن زندگی امروز است. آرمانخواهی نه فقط مردود نیست بلکه نیروبخش است. آنچه به‌باور من

مردود است یک نوع ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است.

آرمانگرایی است که عامل تحول و شوک‌های است. اما آرمانگرایی واقع‌گرا یعنی آرمانی که بنیادش بر یک واقعیت آماری استوار است. چیزی که محدودکننده است و ضوابط‌گرایی است، ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است که اساس خیالات وایا است. -بازتفسیری که از معنای زندگی ارائه دادید و با مشاهداتی که از وضعیت جامعه دارید، آیا به آینده امیدوارید؟

آدمی در تمرینش کردن زندگی امروز است. آرمانخواهی نه فقط مردود نیست بلکه نیروبخش است. آنچه به‌باور من

مردود است یک نوع ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است.

آرمانگرایی است که عامل تحول و شوک‌های است. اما آرمانگرایی واقع‌گرا یعنی آرمانی که بنیادش بر یک واقعیت آماری استوار است. چیزی که محدودکننده است و ضوابط‌گرایی است، ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است که اساس خیالات وایا است. -بازتفسیری که از معنای زندگی ارائه دادید و با مشاهداتی که از وضعیت جامعه دارید، آیا به آینده امیدوارید؟

آدمی در تمرینش کردن زندگی امروز است. آرمانخواهی نه فقط مردود نیست بلکه نیروبخش است. آنچه به‌باور من

مردود است یک نوع ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است.

آرمانگرایی است که عامل تحول و شوک‌های است. اما آرمانگرایی واقع‌گرا یعنی آرمانی که بنیادش بر یک واقعیت آماری استوار است. چیزی که محدودکننده است و ضوابط‌گرایی است، ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است که اساس خیالات وایا است. -بازتفسیری که از معنای زندگی ارائه دادید و با مشاهداتی که از وضعیت جامعه دارید، آیا به آینده امیدوارید؟

آدمی در تمرینش کردن زندگی امروز است. آرمانخواهی نه فقط مردود نیست بلکه نیروبخش است. آنچه به‌باور من

مردود است یک نوع ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است.

آرمانگرایی است که عامل تحول و شوک‌های است. اما آرمانگرایی واقع‌گرا یعنی آرمانی که بنیادش بر یک واقعیت آماری استوار است. چیزی که محدودکننده است و ضوابط‌گرایی است، ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است که اساس خیالات وایا است. -بازتفسیری که از معنای زندگی ارائه دادید و با مشاهداتی که از وضعیت جامعه دارید، آیا به آینده امیدوارید؟

آدمی در تمرینش کردن زندگی امروز است. آرمانخواهی نه فقط مردود نیست بلکه نیروبخش است. آنچه به‌باور من

مردود است یک نوع ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است.

آرمانگرایی است که عامل تحول و شوک‌های است. اما آرمانگرایی واقع‌گرا یعنی آرمانی که بنیادش بر یک واقعیت آماری استوار است. چیزی که محدودکننده است و ضوابط‌گرایی است، ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است که اساس خیالات وایا است. -بازتفسیری که از معنای زندگی ارائه دادید و با مشاهداتی که از وضعیت جامعه دارید، آیا به آینده امیدوارید؟

آدمی در تمرینش کردن زندگی امروز است. آرمانخواهی نه فقط مردود نیست بلکه نیروبخش است. آنچه به‌باور من

مردود است یک نوع ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است.

آرمانگرایی است که عامل تحول و شوک‌های است. اما آرمانگرایی واقع‌گرا یعنی آرمانی که بنیادش بر یک واقعیت آماری استوار است. چیزی که محدودکننده است و ضوابط‌گرایی است، ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است که اساس خیالات وایا است. -بازتفسیری که از معنای زندگی ارائه دادید و با مشاهداتی که از وضعیت جامعه دارید، آیا به آینده امیدوارید؟

آدمی در تمرینش کردن زندگی امروز است. آرمانخواهی نه فقط مردود نیست بلکه نیروبخش است. آنچه به‌باور من

مردود است یک نوع ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است.

آرمانگرایی است که عامل تحول و شوک‌های است. اما آرمانگرایی واقع‌گرا یعنی آرمانی که بنیادش بر یک واقعیت آماری استوار است. چیزی که محدودکننده است و ضوابط‌گرایی است، ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است که اساس خیالات وایا است. -بازتفسیری که از معنای زندگی ارائه دادید و با مشاهداتی که از وضعیت جامعه دارید، آیا به آینده امیدوارید؟

آدمی در تمرینش کردن زندگی امروز است. آرمانخواهی نه فقط مردود نیست بلکه نیروبخش است. آنچه به‌باور من

مردود است یک نوع ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است.

آرمانگرایی است که عامل تحول و شوک‌های است. اما آرمانگرایی واقع‌گرا یعنی آرمانی که بنیادش بر یک واقعیت آماری استوار است. چیزی که محدودکننده است و ضوابط‌گرایی است، ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است که اساس خیالات وایا است. -بازتفسیری که از معنای زندگی ارائه دادید و با مشاهداتی که از وضعیت جامعه دارید، آیا به آینده امیدوارید؟

آدمی در تمرینش کردن زندگی امروز است. آرمانخواهی نه فقط مردود نیست بلکه نیروبخش است. آنچه به‌باور من

مردود است یک نوع ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است.

آرمانگرایی است که عامل تحول و شوک‌های است. اما آرمانگرایی واقع‌گرا یعنی آرمانی که بنیادش بر یک واقعیت آماری استوار است. چیزی که محدودکننده است و ضوابط‌گرایی است، ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است که اساس خیالات وایا است. -بازتفسیری که از معنای زندگی ارائه دادید و با مشاهداتی که از وضعیت جامعه دارید، آیا به آینده امیدوارید؟

آدمی در تمرینش کردن زندگی امروز است. آرمانخواهی نه فقط مردود نیست بلکه نیروبخش است. آنچه به‌باور من

مردود است یک نوع ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است.

آرمانگرایی است که عامل تحول و شوک‌های است. اما آرمانگرایی واقع‌گرا یعنی آرمانی که بنیادش بر یک واقعیت آماری استوار است. چیزی که محدودکننده است و ضوابط‌گرایی است، ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است که اساس خیالات وایا است. -بازتفسیری که از معنای زندگی ارائه دادید و با مشاهداتی که از وضعیت جامعه دارید، آیا به آینده امیدوارید؟

آدمی در تمرینش کردن زندگی امروز است. آرمانخواهی نه فقط مردود نیست بلکه نیروبخش است. آنچه به‌باور من

مردود است یک نوع ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است.

آرمانگرایی است که عامل تحول و شوک‌های است. اما آرمانگرایی واقع‌گرا یعنی آرمانی که بنیادش بر یک واقعیت آماری استوار است. چیزی که محدودکننده است و ضوابط‌گرایی است، ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است که اساس خیالات وایا است. -بازتفسیری که از معنای زندگی ارائه دادید و با مشاهداتی که از وضعیت جامعه دارید، آیا به آینده امیدوارید؟

آدمی در تمرینش کردن زندگی امروز است. آرمانخواهی نه فقط مردود نیست بلکه نیروبخش است. آنچه به‌باور من

مردود است یک نوع ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است.

آرمانگرایی است که عامل تحول و شوک‌های است. اما آرمانگرایی واقع‌گرا یعنی آرمانی که بنیادش بر یک واقعیت آماری استوار است. چیزی که محدودکننده است و ضوابط‌گرایی است، ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است که اساس خیالات وایا است. -بازتفسیری که از معنای زندگی ارائه دادید و با مشاهداتی که از وضعیت جامعه دارید، آیا به آینده امیدوارید؟

آدمی در تمرینش کردن زندگی امروز است. آرمانخواهی نه فقط مردود نیست بلکه نیروبخش است. آنچه به‌باور من

مردود است یک نوع ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است.

آرمانگرایی است که عامل تحول و شوک‌های است. اما آرمانگرایی واقع‌گرا یعنی آرمانی که بنیادش بر یک واقعیت آماری استوار است. چیزی که محدودکننده است و ضوابط‌گرایی است، ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است که اساس خیالات وایا است. -بازتفسیری که از معنای زندگی ارائه دادید و با مشاهداتی که از وضعیت جامعه دارید، آیا به آینده امیدوارید؟

آدمی در تمرینش کردن زندگی امروز است. آرمانخواهی نه فقط مردود نیست بلکه نیروبخش است. آنچه به‌باور من

مردود است یک نوع ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است.

آرمانگرایی است که عامل تحول و شوک‌های است. اما آرمانگرایی واقع‌گرا یعنی آرمانی که بنیادش بر یک واقعیت آماری استوار است. چیزی که محدودکننده است و ضوابط‌گرایی است، ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است که اساس خیالات وایا است. -بازتفسیری که از معنای زندگی ارائه دادید و با مشاهداتی که از وضعیت جامعه دارید، آیا به آینده امیدوارید؟

آدمی در تمرینش کردن زندگی امروز است. آرمانخواهی نه فقط مردود نیست بلکه نیروبخش است. آنچه به‌باور من

مردود است یک نوع ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است.

آرمانگرایی است که عامل تحول و شوک‌های است. اما آرمانگرایی واقع‌گرا یعنی آرمانی که بنیادش بر یک واقعیت آماری استوار است. چیزی که محدودکننده است و ضوابط‌گرایی است، ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است که اساس خیالات وایا است. -بازتفسیری که از معنای زندگی ارائه دادید و با مشاهداتی که از وضعیت جامعه دارید، آیا به آینده امیدوارید؟

آدمی در تمرینش کردن زندگی امروز است. آرمانخواهی نه فقط مردود نیست بلکه نیروبخش است. آنچه به‌باور من

مردود است یک نوع ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است.

آرمانگرایی است که عامل تحول و شوک‌های است. اما آرمانگرایی واقع‌گرا یعنی آرمانی که بنیادش بر یک واقعیت آماری استوار است. چیزی که محدودکننده است و ضوابط‌گرایی است، ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است که اساس خیالات وایا است. -بازتفسیری که از معنای زندگی ارائه دادید و با مشاهداتی که از وضعیت جامعه دارید، آیا به آینده امیدوارید؟

آدمی در تمرینش کردن زندگی امروز است. آرمانخواهی نه فقط مردود نیست بلکه نیروبخش است. آنچه به‌باور من

مردود است یک نوع ایده‌آلیسم سانتی‌مانتالیستی است.

آرمانگرایی است که عامل تحول و شوک‌های است. اما آر